جستاری در افکار و اندیشه های علی دشتی

تولایی تهرانی، مهرزاد

اشاره:

فرصت‏طلبی از مهم‏ترین شاخصه‏های زندگی‏ روزنامه نگاران صدر مشروطیت و روزگار اقتدار خاندان‏ پهلوی بود،و اگر بخواهیم از میان خیل این‏ فرصت‏طلبان،یکی را به عنوان پیشتاز و قهرمان انتخاب‏ کنیم،بی‏هیچ شک و تردید علی دشتی مقام اول را احراز خواهد کرد.او نماینده تمام عیار منور الفکران‏ ایرانی است.همانهایی که در زمان تنگدستی دم از مردم می‏زنند،و به محض اینکه به اندک رفاهی‏ می‏رسند،به سرعت دست از مواضع و آرمانهای خود بر می‏دارند و به خدمت قدرتهای مسلط و مستقر در می‏آیند.

زندگی علی دشتی سرشار از جلوه‏های فرصت‏طلبی‏ است.او در زمره کسانی بود که بیشتر از سایر همکارانش نان به نرخ روز می‏خورد،و نهایت آمال و اهدافش در زندگی شخصی و روابط اجتماعی،تنها کسب موقعیت برتر و دستیابی به مقام و ثروت بود.

علی دشتی نخستین فرزند شیخ عبد الحسین‏ دشتستانی بود که در فروردین 1374 شمسی در کربلا دیده به جهان گشود.او فرزند یک خانواده ایرانی‏ بود که به دلیل تنگدستی و به امید دستیابی به رفاهی‏ اندک،به عتبات عالیات کوچ کرده بودند.وی کار خواندن و نوشتن را در محل تولد(شهر کربلا)آغاز کرد. پس از آموختن مقدمات عازم نجف شد،و محضر درس‏ بسیاری از نامداران این شهر را درک کرد.

در اواخر جنگ جهانی اول هوای وطن اجدادی به‏ سرش زد و به امید یافتن کاری آبرومند،راهی ایران شد و در شهر شیراز سکنا گزید.ایران آن روزگار در تب و تاب قرارداد 1919 می‏سوخت و شیراز هم به عنوان‏ گوشه‏ای از این مجموعه،اسیر هیجان ناشی از این‏ قرارداد بود.همه جا صحبت از وثوق الدوله و خیانتی‏ که از رهگذر این قرارداد به وطن کرده است بود،و جامعه ایران تحت تأثیر جنگ جهانی اول،چهره‏ای به‏ شدت سیاسی پیدا کرده بود.

در چنین شرایطی دشتی دست به کار فعالیتهای‏ اجتماعی شد و به این اندیشه افتاد که اگر روزنامه نویسی پیشه کند،با دانشی که در نجف و کربلا آموخته است،حتما به توفیق دست خواهد یافت.از قضای روزگار چنین هم شد.زیرا با نوشتن چند مقاله‏ در روزنامه‏های شیراز،در شمار نویسندگان نامدار این‏ شهر در آمد و همین شهرت او را از شیراز به اصفهان‏ کشانید.در اصفهان هم مثل شیراز،تمام مطالب او دربارهء قرارداد 1919 و مخالفت با آن بود.این مطالب‏ لحنی بسیار تند داشت،و همین تندی لحن موجب شد تا روزنامه‏ای که مقالات دشتی را انتشار می‏داد توقیف‏ شود.این توقیف شیخ علی دشتی را پر آوازه‏تر کرد،و او را که ذاتا جاه‏طلب بود،روانه تهران ساخت،تا در تهران‏ و در مجاورت قدرتهای مستقر و سیاستمداران و مقامات درجه اول ایرانی،برای رسیدن به آمال و آرزوهایش-یعنی مقام و ثروت-تلاش کند.

توانایی قلم و شهامت دشتی در رویارویی با حوادث‏ موجب شد تا او خیلی زود در تهران شناخته شود و به‏ همکاری با جراید درجه اول زنان،نظیر روزنامه«ستاره‏ ایران»نائل آید.

او که جویای نام و نان بود،خود را در آستانه پیروزی‏ احساس می‏کرد،و از این روی،در مقالات خود با لحنی تند و بی‏پروا همه کس،به ویژه وثوق الدوله‏ رئیس الوزرای وقت و عاقد قرارداد 1919 را زیر تازیانه‏ انتقاد خود می‏گرفت.

وثوق الدوله خیلی زود با نام او آشنا شد و سریع برای‏ بستن دهان و اسیر کردن قلم دشتی دست به کار گردید،و چون نمی‏خواست با توقیف جراید پایتخت،به‏ اوضاع نامساعد آن زمان و آشفتگی امور،دامن بزند و بیش از پیش خود را با مشکل رو به رو سازد،دستور بازداشت شیخ علی را صادر کرد.

به دنبال دستور رئیس الوزرا،مأموران نظمیه علی‏ دشتی را به اداره تأمینات برده،و در محبس شماره 2 که مخصوص متهمان سیاسی بود،زندانی کردند و پس‏ از ده روز بازجویی مقدماتی،او را همراه دو مأمور مسلح‏ به سمت مرز ایران و عراق(قصر شیرین)روانه کردند تا او را به زادگاهش(کربلا)بفرستند.اما وقتی دشتی به‏ همراه محافظین به کرمانشاه رسید،وثوق الدوله از کار بر کنار شده بود.خودش پیرامون چگونگی آغاز فعالیتهای اجتماعی‏اش در ایران چنین می‏نویسد:

«جوانی از اهالی دشتستان که در عراق عرب پرورش یافته و مایه گرفته بود،به تهران می‏آمد که برای‏ خویشتن در عدلیه یا معارف کاری دست و پا کند،و او را با ماجراهای سیاسی کاری نبود.در این هنگام‏ روزنامهء«رعد»که متن قرارداد وثوق الدوله در آن درج‏ شده بود،به اصفهان رسید و شماره‏های بعد نیز چندین‏ مقاله به قلم سید ضیاء الدین در توجیه و تفسیر و تعریف‏ قرارداد و ضرورت انعقاد آن نوشته بود،نظر او را جلب‏ می‏کند،و موجب می‏شود تا او به صف مخالفان این‏ قرارداد بپیوندد...»(1)

باید گفت که مخالفت با قرارداد 1919«مد روز»آن‏ زمان بود.در آن هنگام وقتی شهید مدرس و عده‏ای از رجال خوشنام و وطنخواه از سر دلسوزی و با صداقت‏ کامل،علم مخالفت با قرارداد وثوق الدوله را بلند کردند،عده‏ای هم تنها به خاطر خودنمایی و با هدف‏ کسب نام و آوازه به دنباله‏روی از آنان پرداختند.علی‏ دشتی هم در زمرهء این افراد قرار داشت.مخالفت او با قرارداد تنها به خاطر دنباله‏روی از ژستی بود که فراگیر شده و در بین روزنامه نگاران به صورت«مد روز»در آمده‏ بود و پاره‏ای از کسانی که می‏خواستند از نظر اجتماعی‏ و سیاسی خود را در ردیف شهید مدرس و امثال و اقران او قرار دهند،به طور تصنعی در این عرصه به‏ ایفای نقش مشغول شدند و خود را مخالف قرارداد جا زدند.

علی دشتی در تمام دوران زندگی‏اش از چنین‏ رویه‏ای پیروی می‏کرد و در برخورد با مسائل اجتماعی‏ به ایفای نقش می‏پرداخت.یادداشتهای رجال و نویسندگان نزدیک با دشتی حکایت از این روحیه او دارد.

ناصر نجمی در تأیید این مطلب می‏نویسد:

«علی دشتی بر خلاف آنچه وانمود می‏کرد عمل‏ می‏نمود».(2)

تلاش برای جلب حمایت سردار سپه

دشتی پس از سقوط وثوق الدوله به تهران باز می‏گردد و با وساطت فراماسونر معروف سید محمد صادق طباطبایی قلم عفو بر جرایم او کشیده‏ می‏شود.کودتای 29 اسفند 1299 به ثمر رسیده بود و رضا خان سردار سپه با حمایت ژنرال آیرونساید فرمانده ارشد نیروهای انگلیسی در خاورمیانه و اجرای‏ کامل دستورات سازمان جاسوسی‏" -I-M 5"و مراقبت همه جانبه سفارت انگلیس در تهران،راه رشد و ترقی را می‏پیمود.

علی دشتی برای اینکه بهتر و بیشتر توجه رضا خان را جلب کند و در عین حال،مقبولیت عامه پیدا نماید، مقالاتی علیه سردار سپه می‏نویسد و در روزنامه«شفق‏ سرخ»چاپ می‏کند.اما برای اینکه از گزند اقدامات‏ تلافی جویانهء این دیکتاتور بی‏منطق-که تازه تمرین‏ خون‏ریزی را آغاز کرده و همه چیز و همه کس را قربانی جاه طلبیهای خود می‏نمود-در امان بماند،از طریق بهرامی دبیر اعظم رئیس دفتر سردار سپه،وقت‏ ملاقات می‏گیرد و مخفیانه به دیدار رضا خان می‏رود و برخلاف مندرجات آن مقاله،به چاپلوسی می‏پردازد و خطاب به او می‏گوید:

«قلم و زبان و فکر من در اختیار پیشرفت مقاصد میهن‏پرستانهء حضرت اشرف است».(3)،«و از تقویت و تأیید سیاست شما،دریغ نخواهم داشت».(4)

عده‏ای سازش با رضا خان را ناشی از شم قوی‏ سیاسی علی دشتی،و اشراف و تسلط او بر اوضاع و احوال اجتماعی زمان می‏دانند،و بر این عقیده‏اند که‏ او به دلیل برخورداری از دانش،و آگاهی به اصول و رموز سیاست،به چنین درک و دریافتی رسیده بود.اما حوادث بعدی نشان داد که هیچ بررسی و شناختی در میان نبوده و این درک و دریافت محصول وابستگی تام‏ و تمام عالی جناب علی دشتی به استعمارگر پیر،یعنی‏ انگلستان بود،و او از آغاز برای اجرای مأموریت به ایران‏ آمده بود و در تمام عمر طولانی خود،در اجرای هر چه‏ بهتر همین مأموریت،گام بر می‏داشت و شجاعتهای‏ ظاهری که گهگاه در عرصه مطبوعات از خود نشان‏ می‏داد،همگی به دستور مقامات انگلیسی،و به پشت‏ گرمی حمایت همه جانبه آن دولت و مراعات عوامل و عناصر گوش به فرمان و وابسته به آن بوده است.

یکی از فرماسونرها و روتارین‏های پرآوازه ایرانی به نام‏ ابراهیم خواجه نوری در کتاب«بازیگران عصر طلایی» درباره علی دشتی می‏نویسد:

«دلم می‏خواست ببینم این پهلوانی که قلم را مثل‏ شمشیر در دست گرفته و بی‏پروا به قلب سپاه‏ نویسندگان سیاسی آن دوره زده،چه جور آدمی است‏ که آنقدر از خود مطمئن است...و زینت اتاقش‏ عکسهای سقراط و ژان ژاک روسو و استخوان کلهء روبسپیر و دانتون است».(5)

اما دشتی نه افکاری شبیه ژان ژاک رو سو داشت و نه مانند قهرمانان انقلاب کبیر فرانسه متهور و بی‏باک‏ بود،او یک فرصت‏طلب تمام عیار بود که به مدد دبیر اعظم بهرامی رئیس دفتر سردار سپه،به صورت‏ محرمانه با رضا خان ملاقات می‏کرد و هر چه را که‏ دیکتاتور تصویب می‏کرد،می‏نوشت و هر کسی را که او می‏خواست،جلادانه از دم تیغ انتقاد خود می‏گذرانید.

حمایتهای بعدی سردار سپه از علی دشتی،و دوستی و روابط صمیمانه‏اش با او،دلایل دیگری برای‏ اثبات این مدعاست.برخی از حمایتهای رضا خان از دشتی را همگان به رأی العین می‏دیدند و یا اخبار آن را از منابع موثق می‏شنیدند.به طور مثال،وقتی سید ضیاء الدین طباطبایی از مقام نخست‏وزیری بر کنار شد، و قوام السلطنه یکسره از زندان به پشت میز نخست‏وزیر رفت،دستور توقیف روزنامه«شفق سرخ»-که موج‏ نافرمانی عمومی از دولت را دامن می‏زد-صادر کرد. اما جناب سردار سپه خود را وارد ماجرا کرد و به‏ وساطت در این عرصه پرداخت و این روزنامه را-نه در این یک مورد خاص-که بارها از چنگ توقیف رها ساخت.

اجرای دستورات

در این نکته دیگر هیچ گونه تردیدی وجود ندارد که‏ اگر علی دشتی در فاصله سالهای 1300 تا 1320 شمسی مطالبی می‏نویسد و انتشار می‏دهد،این‏ مقالات با اشاره و تصویب محافل استعماری و در جهت‏ ارائه رهنمود به رضا خان است.بهتر است مثالی ارائه‏ کنیم:

وقتی به دستور رضا خان،سربازان اعزامی از مرکز با نیروهای شیخ خزعل در حوالی مراتع و اراضی‏ بختیاری درگیر می‏شوند،یک جناح از دولت انگلستان‏ که در آن ایام می‏خواست بحرینی در خوزستان ایجاد کند،به صورت غیر مستقیم برای رضا خان پیغام‏ می‏فرستد،و علی دشتی که مأمور ابلاغ این پیام غیر مستقیم است،طی مقاله‏ای با عنوان«کشتار هولناک‏ در خاک بختیاری»،به این لشکرکشی انتقاد می‏کند.

دیدارهای پنهانی دشتی و رضا خان همچنان ادامه‏ می‏یابد.این وضعیت زمانی که محافل استعماری‏ انگلیس اراده می‏کنند،دستخوش تغییر می‏شود.از این زمان است که علی دشتی از چاپ انتقادهای‏ فریبکارانه علیه رضا خان دست بر می‏دارد و به طور علنی به جبههء او می‏پیوندد و خود را در خدمت او قرار می‏دهد.زیرا دستور کار قرار دادن رضا خان در جایگاه‏ رهبری ایران است.علی دشتی دست به کار می‏شود و در راستای این هدف،قلم را به چرخش در می‏آورد و می‏نویسد:

«دوره خواری و ناتوانی ایران سپری شده است.ایران‏ مرد خود را یافته است...ایران در بزنگاه تاریخ قرار گرفته و این مرد(رضا خان)،می‏خواهد با عزت و اقتدار تاریخ ما را ورق بزند...»(6).

در فروردین 1303 شمسی،وقتی مجلس شورای‏ ملی برای بحث پیرامون اعلام جمهوریت تشکیل جلسه‏ داد،علی دشتی یکی از سرکردگان مهم این ماجرا بود و زمانی که مشاهده کرد شهید مدرس و اکثر علمای‏ دینی با جمهوری رضا خانی مخالفت می‏کنند،دست‏ به قلم برد و با هدف فریب افکار عمومی دلایلی چند پیرامون استحقاق سردار سپه برای ریاست جمهوری‏ ایران اقامه کرد.

بار دیگر،وقتی احمد شاه قاجار،رضا خان را از نخست‏وزیری معزول ساخت و او به عنوان قهر عازم‏ ملک شخصی‏اش در روستای رودهن گردید،باز هم‏ علی دشتی دست به کار شد و با مقاله‏ای‏ تحت عنوان«پدر وطن رفت»به‏ طور مستقیم شهید مدرس و روحانیت‏ ایران را مورد حمله و سرزنش قرارداد.او در این‏ مقاله«زنجموره»سر می‏دهد.با هم قسمتهایی از آن را بخوانیم:

«پدر وطن رفت،آن کسی که بعد از دو قرن ضعف و مذلت و تفرق و تشتت به ایران قوت و عزت و وحدت‏ داد،روز گذشته از تهران پر از جنایت و غرض بیرون‏ رفت...».

«سردار سپه پدر وطن است.سردار سپه نمونه روح‏ مردانگی و شهامت و شجاعت ایرانی است.سردار سپه‏ جانشین اردشیر بابکان و نادر شاه افشار است.سردار سپه قائد توانای ملیون و موضوع احترام و ستایش‏ طبقات رنجبر و موجد نظام جدید ایران است».(7)

دشتی در این مقاله فرماندهان لشکر و نظامیان را تحریک به حرکتهایی به نفع رضا خان کرد.حسین‏ مکی در جلد دوم کتاب«تاریخ بیست ساله ایران»در این مورد می‏نویسد:«پس از رفتن وی(رضا خان) تظاهرات و تهدیدات شدیدی علیه امنیت کشور و مجلس بروز داده شد...برخی از افسران قزاق،از جمله‏ سرتیب مرتضی خان غیر نظامیان را در میدان مشق‏ جمع کرده،علیه مخالفین سردار سپه نطقهایی ایراد کردند و به مجلس پیغام دادند که اگر سردار سپه روی‏ کار نیاید،چنین و چنان خواهیم کرد...».(8)

مشاهده می‏شود که تمام تلاش و کوشش علی‏ دشتی در جهت تقویت رضا خان و تحکیم هر چه بیشتر سلطه او بر اوضاع آن روز جامعه ایران است.و زمانی که‏ رضا خان تمام رقبا را شکست می‏دهد و در آستانه‏ سلطنت قرار می‏گیرد،مأموریت دشتی در این عرصه به‏ پایان می‏رسد و او که خود را برای مسؤولیتهای مهمتر و ایفای نقشهای کلیدی‏تر آماده می‏کند،از حجم‏ فعالیتهای مطبوعاتی خود می‏کاهد و به صورت غیر مستقیم اداره امور روزنامه«شفق سرخ»را بر عهده‏ همکاران و دستیاران خود می‏گذارد و به صورتی‏ تشریفاتی و ظاهری عنوان مدیر مسؤول«شفق سرخ»را یدک می‏کشد.این وضعیت تا هنگامی که دشتی به‏ طور کامل مدیریت شفق سرخ را به میرزا ید الله خان‏ مایل تویسرکانی واگذار می‏کند،ادامه می‏یابد.

رضا خان وقتی به عرصه قدرت بازگشت،حمایت همه‏ جانبه از علی دشتی را در دستور کار خود داشت.از این روی و به منظور قدرشناسی از تلاشهای او،ترتیبی‏ داد تا علی دشتی به عنوان نماینده مردم ساوه به‏ مجلس شورای ملی برود.اما این دستور رضا خان،با هوشیاری آزادیخواهان و با صف‏بندی و مخالفت شهید مدرس به سامان دلخواه نرسید،و در روز دوازدهم‏ خرداد 1303،در جلسه مجلس شورای ملی، اعتبارنامه علی دشتی با 66 رأی مخالف رد شد».(9)

شهید مدرس اسنادی به مجلس ارائه داد که اثبات‏ می‏کرد،علی دشتی با انگلستان ارتباط دارد و تمام‏ تلاش سردار سپه و یاران او برای جلوگیری از رد شدن‏ اعتبارنامه او،مؤثر واقع نشد.

شهید مدرس از آزادیخواهان خواست تا اسنادی را که حاکی از ارتباط دشتی با خارجیان بود منتشر سازند...و در همین ایام«روزنامه سیاست»که ارگان‏ اقلیت بود،سندی با نشانهء سفارت انگلیس درباره علی‏ دشتی انتشار داد.متن این سند در جلد دوم«تاریخ‏ بیست ساله»،در بخش مقدمات تغییر سلطنت به چاپ‏ رسیده که به موجب آن هاوارد سفیر انگلیس دستور می‏دهد تا به علی دشتی به خاطر خدماتی که به‏ انگلستان انجام می‏دهد،پول پرداخت نمایند.(10)

هر چند علی دشتی در مجلس دوره پنجم ناکام ماند و به مجلس نرفت.اما در دوره ششم از ابتدای سلطنت‏ سردار سپه عضو دائمی مجلس شورا شد و در شمار کارگردانان طراز اول آن قرار گرفت به طوری که در سال‏ 1306 شمسی به عنوان نماینده جراید ایران عازم‏ شوروی گردید و در جشن دهمین سالگرد انقلاب‏ اکتبر شرکت کرد.

علی دشتی در تمام دوران اقتدار رضا شاه عضو مجلس شورا بود،تنها در دوره یازدهم به دلیل سوء ظن‏ رضا خان نامش از صندوق در نیامد که سوء تفاهم بین‏ آنان با وساطت محمود جم نخست‏وزیر به سرعت‏ بر طرف شد و علی دشتی به عنوان رئیس اداره‏ نامه نگاری به خدمتگزاری خاندان پهلوی مشغول‏ گردید.

«اداره راهنمای نامه نگاری»نام محترمانه تشکیلات‏ سانسور و ممیزی رضا خان بود که ابتدا در نظمیه‏ تشکیل شد و سپس زیر نظر وزارت کشور قرار گرفت. این اداره کار بررسی و سانسور روزنامه‏ها و کتب‏ منتشره را بر عهده داشت.لازم به ذکر است که علی‏ دشتی قبل از اینکه به ریاست این اداره منصوب شود، عضویت اداره ممیزی را داشت و در کنار افرادی چون، عبد الرحمان فرامرزی و ابو القاسم پاینده و علی اصغر شمیم و حسینقلی مستعان به کار سانسور کتب و جراید مشغول بود.این اشخاص تمام مندرجات جراید و کتب را قبل از انتشار مطالعه می‏کردند.اداره راهنمای‏ نگارش مهری به نام«روا»در اختیار داشت و مقالات در صورتی که ممهور به این مهر بودند اجازه انتشار داشتند و هیچ چاپخانه‏ای مجاز به حروفچینی و چاپ‏ مطالبی که مهر«روا»روی آن نخورده بود،نبود.

مبارزه و رو در رویی با رضا شاه

با ورود نخستین سرباز متفقین به ایران،علی دشتی‏ که طی بیست سال گذشته همواره مدافع رضا خان و اعمال و رفتار او بود،ناگهان تغییر روش داد و در شمار مخالفان طراز اول رضا شاه در آمد.در این روزگار که‏ دولتهای استعماری به ویژه انگلستان تصمیم به عزل‏ رضا شاه و تبعید او گرفته بودند،طبیعی است که علی‏ دشتی هم به عنوان نزدیک‏ترین یار و یاور و مجری‏ نظرات و نیات آنان با چرخش صد و هشتاد درجه‏ای، صحبت از خیانت رضا شاه به میان آورد.او باید با مردمی که بیست سال تمام زیر ضربات چکمه‏های این‏ قلدر سرکوب شده بودند همصدا می‏شد و افکار عمومی‏ را به جهت خاصی که اربابش می‏خواست هدایت‏ می‏کرد،به همین سبب صحن مجلس را بهترین نقطه‏ برای ایجاد سر و صدا و تبلیغات تشخیص داد و صحبت‏ را به موضوع جواهرات سلطنتی کشاند و گفت:

«...از قراری که دیروز شنیدیم گویا اعلی حضرت شاه‏ مستعفی می‏رود و گذرنامه ایشان هم امضا شده است. روز اولی که استعفانامه ایشان را آقای فروغی به مجلس‏ آورد به ایشان تذکر دادم و رئیس مجلس ایشان را مأمور کردند تا با شاه صحبت کنند و این تذکرات را به دولت‏ بدهند که قبل از اینکه محاسبات بیست ساله ایشان‏ تسویه شود،و قبل از اینکه موضوع جواهرات تصفیه‏ شود،ایشان نباید بروند...آیا دولت مسؤولیت این کار را بر عهده خواهد گرفت و متعهد می‏شود جواب این‏ جواهرات سلطنتی را بدهد.اگر ده روز بعد معلوم شود مبلغی از این جواهرات نیست،چه کسی جوابگو خواهد بود».(11)

او که تا چند روز پیش رضا خان را«پدر ایران» می‏دانست و مدام او را می‏ستود ناگهان علیه او شورش‏ می‏کند و می‏گوید:

«...اینکه صد نفر یا دویست نفر بروند و جواهرات را ببینند فایده ندارد.باید یک هیأت مورد اعتماد مردم‏ معین شود و تمام جواهرات سلطنتی را با صورت ثبت‏ آن تطبیق کند که چیزی کم و کسر نشده باشد».(12)

این سخنان دشتی در شرایطی ادا می‏شد که هنوز عده‏ای از نمایندگان مجلس می‏ترسیدند نام رضا شاه را بدون القاب و عناوین بر زبان بیاورند.اما فرصت‏طلبی‏ دشتی ایجاب می‏کرد که به این حد قناعت نکند و تا آنجا که ممکن است پیش بتازد.به همین سبب به دیگر موارد ظلم و ستمهای رضا خانی از جمله از بین بردن‏ حق مالکیت مردم،اشاره کرد و گفت:

«ملک مردم را به زور گرفته‏اند،باید به آنها پس داده‏ شود،تعجب در این است که این از بین بردن حق‏ مالکیت پیدا شده به دوایر دولت هم رسیده است... می‏گویند شاه مستعفی اموال منقول خود را به اعلی‏ حضرت فعلی منتقل کرده‏اند...بین مردم شایع شده‏ که رضا شاه هفتاد میلیون تومان موجودی دارد...این‏ پولها از کجا آمده است.این پول من و شماست.حق‏ مردم و ضعفاست و باید به مردم برگردد.چیز عجیبی‏ است،شخصی پول مردم را گرفته،حالا باید برگرداند...الملک یبقی مع الفکر و لا یبقی مع‏ الاعظم».(13)

حال این سؤال پیش می‏آید که از زمان استعفای رضا شاه و خروج او از ایران،چه اتفاقی افتاد که علی دشتی‏ و یعقوب انوار دو تن از معروفترین چاکران او-که در تمام دوران بیست ساله قدرتش کاری جز آستان بوسی‏ انجام نمی‏دادند-این چنین بی‏پروا به او بتازند؟ بی‏شک علی دشتی حرفها و درشتیهای امروز را هم به‏ دستور محافل استعماری بر زبان می‏راند.مگر نه این‏ است که سردمداران انگلیس،همانهایی که روزی به‏ رغم عدم رضایت مردم او را به سلطنت رساندند،امروز دم او را گرفته و در منتهای خواری و ذلت از ایران بیرون‏ می‏کردند؟آری این حرفها به دستور استعمارگران بر زبان دشتی و انوار می‏آید و آنان این سخنان را با هدف‏ ایجاد آرامش می‏زدند و مانند یک سوپاپ اطمینان‏ عمل می‏کردند.

حزب عدالت؛بازیچه تازه

بعد از وقایع شهریور 1320،در شرایطی که هر روز در این کشور حادثه‏ای رخ می‏داد و هر روز و هر ساعت، احزاب و گروههای رنگا رنگ،مانند قارچ از زمین‏ می‏روییدند،علی دشتی نمی‏توانست بیکار بنشیند و تنها به صورت یک ناظر به رویدادها نگاه کند.به همین‏ سبب با سرعت دست به کار شد و حزبی به نام‏ «عدالت»ایجاد کرد.

این تشکیلات جدید،که در حقیقت یک مجمع‏ اشرافی بود،با عضویت و حضور افرادی چون دکتر احمد هومن،ابراهیم خواجه نوری،نصر الله فلسفی، جمال امامی و عبد الرحمان فرامرزی شکل گرفته‏ بود.

فعالیتهای بعدی این افراد،و نقشی که هر یک از آنان-به فراخور موقعیت خود-ایفا کردند،نشان داد که این حزب تشکیلاتی فرمایشی و ضد ملی،و در جهت اهداف استعماری بود.

عبد الرحمان فرامرزی با اینکه به حرفه روزنامه‏نگاری‏ مشغول بود،اما سالها معاونت علی دشتی را در اداره‏ راهنمای نامه‏نگاری بر عهده داشت و پس از کناره‏گیری دشتی،به ریاست این اداره منصوب شده‏ بود.«اداره راهنمای نامه‏نگاری»تشکیلات سانسور و ممیزی رژیم بود.احمد هومن و نصر الله فلسفی و ابراهیم خواجه نوری هم که چندی بعد به سازمان‏ فراماسونری پیوستند،همگی با دستور و اراده دولت‏ انگلستان پا به صحنه این بازیهای سیاسی گذاشته‏ بودند.

اعضای حزب عدالت خودشان هم خودشان را جدی‏ نمی‏گرفتند.چون فاقد اصالت بودند و برای خودشان‏ مضمون کوک می‏کردند.نصر الله فلسفی از سر طنز می‏گفت در این حزب«ع»و«د»نشانه علی دشتی است‏ و بقیه آلت‏اند.(14)و راست هم می‏گفت اینها همگی‏ آلت فعل سیاستهای خارجی در این سرزمین بودند.

با اینکه علی دشتی از نخستین روزهایی که قدرت او کمرنگ شد،علیه او موضع‏گیری کرد و با اینکه در مجلس و روزنامه‏ها و از پشت تریبون سخنرانیها و دشنامهای فراوانی به رضا شاه می‏داد،به دلیل‏ وابستگی‏اش به قدرتهای استعماری،هرگز هیچ گونه‏ آسیبی متوجه او نشد،و برای یک لحظه هم از دایره‏ توجه ملاطفت آمیز شاه جدید،بیرون نمانده و مورد خشم و غضب قرار نگرفت،او به همان صورت که در دوران 16 ساله سلطنت رضا شاه در مدار توجه قرار داشت،بعد از وقایع شهریور 1320 هم مورد توجه و حمایت مجموعه رژیم و دربار بود و از مشاوران ارشد و نزدیک محمد رضا شاه به شمار می‏آمد.

بار دیگر،دوری از مردم

دشتی در دوره چهاردهم قانونگذاری،با وساطت‏ مستقیم و به مدد و اعمال نفوذ دولت،بار دیگر به عنوان‏ نماینده به مجلس شورا راه یافت و با توجه به شهرتی که‏ از رهگذر سخنرانیهای پر سر و صدای دوره قبلی کسب‏ کرده بود،به عنوان سخنگوی اکثریت در آمد.به همین‏ دلیل همواره نطقهایش مورد توجه مردم قرار می‏گرفت. اما کم کم از مواضع تند و افراطی دست کشید و در سخنانش به جای حمایت از مردم و خواستهای بر حق‏ آنان،به حمایت از افراد معلوم الحالی چون‏ صدر الاشراف می‏پرداخت.او که در راستای یک‏ مأموریت استعماری جنجال و غائله را بر پا کرده بود، دستور داشت تا خود این جنجال و غائله را بخواباند.

دشتی کوشش داشت تا به طریقی توجه مردم و نسل‏ جدید را از گذشته تاریک و سیاهش در دوره رضاخان، منحرف سازد.به همین سبب بار دیگر به نویسندگی رو کرد و این بار به انتشار کتابهای ادبی و عشقی نظیر «فتنه»،«هندو»و«سایه»پرداخت.

گروهی از افراد با تجربه،این حرکت علی دشتی را هم در جهت بازیهای سیاسی و هدایت افکار عمومی‏ می‏دانند.زیرا در آن مقطع خاص زمانی،رمان نویسی‏ مد روز بود و افرادی چون حسینقلی مستعان،در کنار کار در تشکیلات ممیزی و سانسور،این گونه فعالیتهای‏ ادبی را هم اداره می‏کرد.البته دشتی خیلی زود از این‏ گونه آثار فاصله گرفت و به نگارش کتابهایی چون‏ «نقشی از حافظ»و«سیری در دیوان شمس»،«در قلمرو سعدی»و امثال آن پرداخت.

یکی از مهمترین فعالیتهای علی دشتی در دوران‏ اقتدار محمد رضا شاه،تلاش برای بد نام کردن‏ چهره‏های مبارز روزگار رضا خان است.او در کتابی که‏ در سال 1354 نوشت و برای اولین بار به صورت‏ پاورقی در روزنامه کیهان انتشار داد،به برخی از حوادث دوران جوانی خود اشاره می‏کند و می‏کوشد تا افرادی چون میرزاده عشقی و حسین خان صبا را بد نام کند و بر پیشانی آنها مهر سازشکاری بزند.او در همین کتاب درباره ملاقات عشقی و رضا خان‏ می‏نویسد:«...میرزاده عشقی از من خواست تا او را به‏ سردار سپه معرفی کنم...و من که آدمی شلخته و خودمانی بودم،یک روز عصر او را با خود به خانه‏ نخست وزیر(رضا خان)بردم.وقتی او را معرفی کردم، سردار سپه روی از او گردانید و به طرف دیگر حیاط رفت و بعدا به من گفت:از این آدمهای هوچی خوشم‏ نمی‏آید...».(15)

دشتی ادعا می‏کند که یکی از افسران صاحب‏ منصب برای خوشایند و خوش خدمتی مرتکب ترور عشقی شد و سردار سپه در این مورد هیچ تقصیری‏ نداشت.(16)در حالی که تمام همعصران دشتی و آثار و کتب به جا مانده،حکایت از دخالت رضا شاه در این‏ قضیه دارند.

دشتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به زندان افتاد و مدتی از روزهای پایانی عمرش را در زندان گذرانید. دشتی در این ایام آنقدر پیر و فرتوت شده بود که توان‏ ایستادن بر سر پا و یا قلم در دست گرفتن را نداشت. شدت ضعف او به حدی بود که به هنگام آزادی از زندان انقلاب،او را مانند یک کودک خرد سال در پتو پیچیده و بغل گرفته بودند.اما در این وضعیت هم‏ دست از عناد با مردم و کینه‏توزی با انقلاب و اسلام‏ بر نمی‏داشت و در روزهای آخر عمر برای نجات یکی از همفکران خود،مدعی شد که کتاب«23 سال»را نوشته است،اما تحقیقات نشان داد که این کتاب از دشتی نیست،و او برای کمک به نویسنده اصلی و رهانیدن او از مجازات قانونی و شرعی،به دروغ اعتراف‏ به این امر کرده بود.

اینک در پایان این نوشتار هر یک از ما به عنوان یک‏ ایرانی و یک مسلمان،حق طرح این پرسش را داریم که‏ چرا با علی دشتی برخورد قاطع و سزاوار نشد؟چرا و چه کسانی موجبات خلاصی او از زندان و محاکمه را باعث شدند.ترحم بر این پلنگ پیر تیز دندان را-که در جوانی رمه‏های فراوانی دریده بود و در مناصب و مشاغل گوناگون،خیانتهای فراوان به این آب و خاک‏ انجام داده بود-چه کسی روا داشت؟

پی نوشت:

(1)-علی دشتی«پنجاه و پنج»،انتشارات امیر کبیر،تهران 1354، ص 7.

(2)-ناصر نجمی،«بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمد رضا شاهی»،ص 167.

(3)-«زندگینامه رجال و مشاهیر ایران»،جلد سوم،نوشته حسن‏ مرسلوند،ص 219 تا 221 و نیز«بازیگران عصر طلایی»،نوشته‏ ابراهیم خواجه نوری،انتشارات کتابهای جیبی،1341،ص 268.

(4)-«پنجاه و پنج»،نوشته علی دشتی،انتشارات امیر کبیر،ص‏ 29.

(5)-«بازیگران عصر طلایی»،ابراهیم خواجه نوری،انتشارات‏ کتابهای جیبی،1341.

(6)-«قلم و سیاست»،محمد علی سفری،جلد اول،ص 52،به‏ نقل از بازیگران عصر طلایی.

(7)-«روزنامه شفق سرخ»،سال سوم،شماره 228،مورخ سه‏ شنبه 19 حمل 1303 شمسی.

(8)-«تاریخ بیست ساله ایران»،سید حسین مکی،جلد دوم،نشر ناشر،سال 1362.

(9)-«روز شمار تاریخ ایران»،باقر عاقلی،جلد اول،نشر گفتار،تهران‏ 1372.

(10)-مکی،حسین،«مدرس قهرمان آزادی»،بنگاه ترجمه و نشر کتاب،تهران 1358،ص 324.

(11)-مذاکرات مجلس شورای ملی،مهر 1320 شمسی.

(12)-همان.

(13)-روزنامه مذاکرات مجلس،اول مهر 1320 شمسی.

(14)-«خاطره‏های تاریخی»،ابراهیم صفایی،نشر کتاب سرا،ص‏ 121.

(15)-«پنجاه و پنج»،علی دشتی،ص 97،انتشارات امیر کبیر، تهران 1354.

(16)-همان جا.